

عامل جنایت هولناک مقابل کلانتری مشهد در گفت وگو با خبرنگار روزنامه خراسان فاش کرد

راز جنون آمیز!

سید خلیل سجادیور
info@khorasannews.com



در تاریکی نیمه شب دوم دی گذشته بود که راننده پراید نقره ای رنگ با

خشمی جنون آمیز پدال ترمز را مقابل کلانتری سجاد مشهد فشرده و در یک لحظه جنایت وحشتناکی را رقم زد. راننده ۵۴ساله با بی رحمی ترسناکی تیغه کارد را بر سر و گردن زنی فرودآورد که در صندلی جلوی پراید نشسته بود. او به گونه ای زن میان سال را هدف ضربات هولناک کارد گرفته بود که حتی فرصت فریاد هم به قربانی خود نداد. لحظاتی بعد و در حالی که فواره های خون بر کف اتاق پراید سرازیر شده بود، زن ۴۷ساله با چشمانی بهت زده، به قتل رسید و راننده نیز که چند خراش با انگیزه خود کشی روی ساعد دست خود ایجاد کرده بود، روانه بیمارستان فارابی مشهد شد.

طولی نکشید که نیروهای انتظامی در صحنه این جنایت وحشتناک حضور یافتند و مراتب را در دقایق اولیه بامداد به قاضی ویژه قتل عمد اطلاع دادند. هنوز نیروهای انتظامی در حال بررسی این جنایت تکان دهنده بودند که قاضی دکتر صادق صفری، تلفنی دستور بازداشت متهم به قتل را صادر کرد و خود نیز شبانه عازم محل وقوع قتل شد.

با حضور مقام قضایی دامنه تحقیقات در حالی گسترش یافت که با شناسایی هویت مقتول مشخص شد او زنی هنرمند و متمول است که در بولوار سجاده محله مرغه نشین شهرک زندگی می کند و عامل جنایت نیز «ابوالفضل-و» نام دارد. ساعتی بعد همسر مقتول در کلانتری سجادمشهد حضور یافت و با بیان این که دو فرزند جوان دارد، راننده پراید را کارگرو راننده همسرش معرفی کرد. او گفت: همسرم در زمینه پتینه کاری (هنرهای تجسمی) و نقاشی فعالیت می کرد و «ابوالفضل-و» نیز برای او کار می کرد.

گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است در حالی که بررسی های تخصصی قاضی ویژه قتل عمد و کارآگاهان اداره جنایی پلیس آگاهی به صبح روز بعد رسید، متهم به قتل نیز با تجویز پزشکان از مرکز درمانی مرخص شد و به پلیس آگاهی انتقال یافت.

متهم این پرونده جنایی در حالی جزئیات و چگونگی وقوع قتل را در حضور قاضی صفری بازگو کرد که ادعاهای حیرت انگیز او در باره عقد موقت با زن ثروتمند نیز به پیچیدگی ابعاد این جنایت تکان دهنده افزود. در همین حال گروه کارآموده از افسران اداره جنایی آگاهی نیز به سرپرستی سرهنگ ولی نجفی (رئیس دایره قتل عمدپلیس آگاهی مشهد) کنکاش درباره زوایای



از مادرت خبر داری؟ او در سال ۹۸ از دنیا رفت.

پس مخارج تو را مادر

بزرگت می داد؟ بله! درآمدی

از زمین هایی داشتیم که دایی هایم روی آن کشاورزی می کردند البته خودم از همان دوران نوجوانی علاوه بر تحصیل به کارگری ساختمان مشغول بودم. در فصل تابستان کار می کردم. در قوچان، تهران و حتی نزد فامیل کارگری می کردم تا بخشی از هزینه های تحصیل را تامین کنم تا این که

پنهان این ماجرا را بادستور محرمانه قاضی شعبه ۲۵۵ دادسرای عمومی و انقلاب آغاز کردند و ادعاهای مرد ۵۲

ساله را مورد بررسی های ویژه قرار دادند.

در حاشیه تحقیقات پلیس که توسط سروان آرمن منفرد (افسر پرونده) صورت گرفت، متهم به قتل به سوالات خبرنگار ارشد روزنامه خراسان در باره سرگذشت خود و مجرای این قتل هولناک پاسخ داد.

خودت را معرفی می کنی؟ «ابوالفضل-و» هستم و در سال ۱۳۴۹ متولد شدم.

سواد هم داری؟ من تحصیلات دانشگاهی ام را در رشته مدیریت دولتی به پایان رساندم و دارای مدرک لیسانس هستم.

شغلِت چیست؟ قبلا در یکی از

نیروهای نظامی استخدام بودم ولی در سال ۱۳۷۸ دیگر از این شغل بیرون آمدم و مشاغل دیگری را تجربه کردم.

چند خواهر و برادر داری؟ خواهر و برادر از شوهر اول مادرم دارم ولی رفت و آمدی با آن ها ندارم!

یعنی فرزند طلاق هستی؟ بله! من ۶ ماهه بودم که مادرم طلاق گرفت و من نزد مادر بزرگم بزرگ شدم.

دلیل طلاق مادرت را می دانی؟ پدرم آن زمان در کارخانه الیاف شهرستان شیروان در استان خراسان شمالی کار می کرد که همان جا با یک زن دیگر از دواج کرد.

بالاخره در سال ۱۳۷۰ در یکی از مراکز نظامی استخدام شدم.

متاهلی؟ سال ۷۴ با بستگان یکی از همکارانم از دواج کردم که اهل تبریز بودند ولی بعد به اختلاف خوردیم تا این که در سال ۹۶ از هم جدا شدیم.

چرا همسرت را طلاق دادی؟ توقعات بالایی داشت! می خواست آزاد باشد و به دنبال تفریح و خوش گذرانی بود، من هم نمی توانستم این رفتارها را تحمل کنم به

همین دلیل بعد از ۲۲سال زندگی مشترک بالاخره از هم جدا شدیم.

فرزند هم داری؟ بله! یک دختر و یک پسر جوان دارم که دخترم از دواج کرده است و پسرم نیز در مقطع کارشناسی ارشد تحصیل می کند.

با زن ۴۷ساله (مقتول) چگونه

آشنا شدی؟ حدود ۵سال قبل دخترم در آموزشگاه هنری او به حرفه آموزی مشغول بود که من هم در اثنای همین رفت و آمدها با او آشنا شدم. او نقاشی و دیوارنگاری هم می کرد که من هم

گاهی به آن ها یاری می رساندم. او ادعا می کرد از همسرش طلاق گرفته است. من هم که از همسر جدا شده بودم و به صورت مجردی زندگی می کردم، آرام آرام دلباخته اش شدم چرا که او نیز دو فرزند جوان داشت و به همین خاطر تصمیم گرفتم او را به عقد موقت خودم در بیاورم.

چرا با او سرناسازگاری گذاشتی؟ یک روز فهمیدم که به یکی از کشور های حاشیه خلیج فارس سفر کرده است در حالی که من اجازه سفر نداده بودم! از سوی دیگر هم وقتی در باره ارتباطش با یک جوان دیگر به نام «م» به او مظنون شدم که آن جوان هم برای او کار می کرد، دیگر اختلافات و سوءظن هایم شروع شد ولی زمانی که ادعا کرد با کسی روابط خارج از عرف ندارد من هم آنچه را تردید داشتم زیر پا گذاشتم و از او خواستم که شناسنامه اش را به من نشان بدهد که بدانم همه حرف هایش درست است ولی او مرا بازی می داد.

یعنی به خاطر همین شناسنامه اش او را کشتی؟

این موضوع یکی از ریشه های عصبانیت من بود چرا که او قرار بود تصویر شناسنامه اش را در شب حادثه برایم بفرستد ولی باز هم نمی فرستاد!



عکس ها اختصاصی خراسان

قبل از جنایت چه اتفاقی افتاد؟ او در مجلس تر حیم

یکی از نزدیکانش شرکت کرده بود. از طرف دیگر هم به من قول داده بودند تا با کسی چشم در چشم نشود! ولی وقتی من با او تماس گرفتم تازه فهمیدم که شوهر سابقش نیز در آن مجلس حضور دارد. او را برای گفت و گو در باره این مسائل سوپرپراید کردم که ناگهان مشاخره و جروبخت مابالا گرفت طوری که عصبانیتم به حد جنون آمیزی رسید و در یک لحظه کاردی را که از قبل داشتم بیرون کشیدم و در حالی که پشت فرمان خودرو بودم دیگر نفهمیدم چه می کنم! ضربات را محکم بر پیکرش فرود می آوردم. وقتی به خود آمدم که دیگر دیر شده بود به همین دلیل هم خود زنی کردم تا خودم را هم بکشم اما امدادگران اورژانس از راه رسیدند و مرا به بیمارستان فارابی بردند.

پشیمانی؟ خیلی! کاش خودم می مردم! چون تا به حال حتی آزارم به مورچه هم نرسیده بود چه برسد به این که آدم بکشم! فقط در یک لحظه دچار خشمی جنون آمیز شدم!

از طلاق همسر اولت پشیمان نیستی؟ نه! از این که او را طلاق دادم کار خوبی کردم چون نمی توانستم برخی از مسائل را تحمل کنم!

از او خبر داری؟ فکر کنم از دواج کرده است اما دقیق اطلاع ندارم!

ریشه این جنایت را در چه می دانی؟ فقط اعتماد بی جا! البته خشم ناگهانی هم تاثیر زیادی داشت. اگر می توانستم برای لحظه ای خشم خودم را کنترل کنم شاید امروز در جایگاه «قاتل» نبودم ولی آن شب دیوانه وار عصبانی شدم!

توصیه ات به دیگران چیست؟ نمی دانم! به هر کسی به راحتی اعتماد نکنند! هر رفتار یا آشنایی باید بر اساس عقل و منطق باشد! چشم بسته هر چیزی را نپذیرند!



هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بودم که از چشم همه اطرافیان افتادم. آن قدر برای مخارج اعتیادم آشنایان و بستگانم را فریب داده بودم که دیگر هیچ کس مرا دوست نداشت و کسی

برایم دلسوزی نمی کرد. در همین روزها بود که ...

به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، جوان ۲۳ساله ای که به اتهام سرقت و درگیری با یک جوان زباله گرد، توسط عوامل انتظامی دستگیر شده بود با بیان این که رفاقت با افراد بدنام محله، انحرافات و تبهکاری های مرا در زندگی رقم زد، در باره سرگذشت تلخ خود به کارشناس اجتماعی کلانتری شهید نواب صفوی مشهد گفت: در کلاس چهارم ابتدایی تحصیل می کردم که پدر، مادر و برادر در یک حادثه گاز گرفتگی جان باختند و مرا تنها گذاشتند. این در حالی بود که پدرم هیچ ثروتی نداشت و من که دیگر کودکی یتیم بودم نزد مادر بزرگم رفتم. او علاقه عجیبی به من داشت و همانند مادرم دست نوازش به سرم می کشید و از من مراقبت می کرد. از سوی دیگر به خاطر آن که کودک یتیم بودم همه اطرافیانم مراقب بودند تا دل مرا نشکنند. هر چه می خواستم برایم فراهم می کردند و کسی به دلیل کارهای اشتباهم سرزنشم نمی کرد. در این شرایط از مهربانی های مادر بزرگم سوءاستفاده می کردم و او هم به خواسته هایم احترام می گذاشت.

مادر بزرگم خیلی دوست داشت من ادامه تحصیل بدهم و موقعیت اجتماعی خوبی در جامعه به دست بیاورم ولی من به بهانه از دست دادن پدر و مادرم داغ سنگین آن ها، به درس و مدرسه توجهی نداشتم به گونه ای که بالاخره در همان مقطع راهنمایی ترک تحصیل کردم و از همین جا بدبختی ها و تیره روزی هایم شروع شد.

حالا دیگر اوقات بیکاری ام را با پر سه زنی در کوچه و خیابان پری می کردم و با جوانان بزرگ تر از خودم دوست می شدم در حالی که همه آن ها از افراد بدنام و سابقه دار محله بودند.

مادر بزرگم که رفتار های مرا زیر نظر داشت وقتی مجرای رفاقت من با خلافکاران را فهمید خیلی نصیحتم کرد که این راه به تر کستان می رود! او می گفت: زقیق بد، آینده ات را به نابودی می کشاند ولی من حرف هایش را جدی نمی گرفتم. نوجوانی خیره سر بودم و به خاطر محبت های زیاد اطرافیانم، دیگر دوست نداشتم کسی مزاحم کارهایم شود! صبح ها از خانه بیرون می زدم و شب ها نیز دیر هنگام به منزل مادر بزرگم بازمی گشتم. با آن که غم سنگینی را در چشمان مادر بزرگم می دیدم ولی نوجوانی هیجانی و نادان بودم و راز این نگرانی را در ک نمی کردم. حالا همه اوقاتم را در پاتوق های استعمال مواد مخدر می گذراندم و با پول هایی که مادر بزرگم در اختیارم می گذاشت مواد مخدر می خریدم. طولی نکشید که به ۱۸ سالگی نرسیده، یک متعادل حرفه ای ا بودم و انواع مواد مخدر سنتی و صنعتی را تجربه می کردم اما در یکی از روز های پاییزی ناگهان مادر بزرگم دچار سکتة قلبی شد و قبل از رسیدن به بیمارستان از دنیا رفت. دیگر همه امیدم را از دست دادم و به نوجوانی سرگردان و آواره تبدیل شدم. آن قدر برای تامین مخارج اعتیادم از بستگان و آشنایانم پول گرفته بودم که دیگر دروغ هایم نیز تاثیری در رفتار های آن ها نداشت و هیچ کس به من توجهی نمی کرد. همه می دانستند که من فقط برای تامین مواد مخدر سوگند های دروغ می خورم و کسی حرف هایم را باور

نداشت. هیچ کدام از اقوام مرا به منزلشان راه نمی دادند چرا که می دانستند در اولین فرصت به لوازم منزل با وجود نقدی آن ها دستبرد می زنم! در این وضعیت سرراز پاتوق ها در آوردم و در ۱۸ سالگی کارتن خواب شدم. همه دوستان قدیمی و حتی همسایگانم از من فرار می کردند و اجازه نمی دادند حتی فرزندانشان به من نزدیک شوند! از شدت خماری پلک هایم را نمی توانستم باز نگه دارم و تنها از طریق جمع آوری زباله های پلاستیکی بخشی از هزینه های اعتیادم را جبران می کردم ولی در همین حال سرقت های خرد هم انجام می دادم تا گر سنه نامنم! ضایعات را به مالخران می فروختم و بیشتر اوقات در قبال فروش آن ها، مواد مخدر می گرفتم! هر روز مقدار مصرفم بالاتر می رفت و من کمتر می توانستم ضایعات جمع آوری کنم! در این میان وقتی درون گاری زباله شهرداری مشغول جمع کردن ضایعات بودم ناگهان یک کارتن خواب دیگر هم به آن جا آمد و مقداری از ضایعات را جمع کرد. من هم که از شدت خماری حال طبیعی نداشتم به او اعتراض کردم که نباید از میان زباله های من، پلاستیک جمع کند! و این گونه درگیری بین ما شدت گرفت تا حدی که به کتک کاری انجامید! من هم که گاری زباله را مال خودم می دانستم با چوب به سر کارتن خواب دیگر کوبیدم که ناگهان

نیروهای گشت از راه رسیدند و مرا در حالی به کلانتری آوردند که تعدادی لوازم سرقتی نیز درون کیسه همراهم بود اما ای کاش ...

گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است با صدور دستوری ویژه از سوی سرهنگ علی ابراهیمیان (رئیس کلانتری شهید نواب صفوی مشهد) با آغاز تحقیقات پلیسی برای کشف سرقت های احتمالی دو جوان کارتن خواب، بررسی های روان شناختی نیز برای رهایی آنان از گرداب خطرناک مواد افیونی ادامه یافت.

ماجرای واقعی به همکاری پلیس خراسان رضوی

